

1

آتش شماره

من انسان را درون حجر دایم
بی درد یافتم

زخمی و دافان دیدم
من انسان را بدست باز دستم
با مشت و فحش و کلد

روی ریگزار سوزان دیدم
من انسان را پای بسته در زنجیر جفا
اسیر بی عدالتی و جبر
زار و سوزنده و بریان دیدم

آسمان سنگ عیباید . . . و هم
زمین آتشکده پرگداز بود
حرم پیکرش قلوب باران
مخزون و شکسته پر، آن صید اسیر
روی دشت ظلمت آئین خشم
ذیوت و عاجز و بی پا

چه التماسی درون او در غلبان دیدم
من انسان را بدست بدسگالان بی رحم
شکسته دست و حقیر و بی جان دیدم

(2)

ندای او
راه سیلاب نوحه و فواجش
مابین سیه ظلم
پاکینه کی کریک و سنکرزہ کی داع
بسته بود
در عبور کا فقس کیش
بلوغت صدناله خستہ بود

آہ! مغنم در انجا در کودرفت
دیدگانم خوشه چین اشک شد
من رنسان را بدست
فاجده زمان دیدم

من آن پاکیزه مرد پروقار را
از زلال عزت اش دور
ذہون غصم روزگار ان دیدم

در آن شاخہ ظلمانی یاس
روی خط سیاه سرفوشت
صدای ضمیر قلب بیمار اورا
درون گردابہ یک طوفان دیدم

3

آمد ملک اش گفتند
دلیل بی آبرو از جنس عرب
بین نا عجم
چگونه ستم کرد
زخم ناصوری بر وحش گذاشت
چه کوره مشعله و روز و بان دیدم

مرداد ریگ پشتت ها چه شد
مگر زمین چرا فغان نکرد
چه دردی کشید آن پدر
در آن وحشت سردای درد
دردا! که باز این درد را
به تن افغان دیدم

ری خدا! ای داور کل
تا به کی در زندان بنج
زخمی دست صراط و جنس سوم
تا به کی، ای عزت و جاه و نام
در ظلام شبهای هجرت خویش
برده هجر جنس ناگنس سوم

4

تا به کی ارزشهای هستی ما
به دست چپاولگر غیر
بی بجا شود ؟

تا به کی ،
پشت آن دیوارهای بلند
درون سیمای جاه‌جوی گمنام
روی دشت‌هایی آتش‌نیز و سوزان
درون غیمه‌های آغشته به خم
آن سوی جبهه‌های کبود -
زندان‌های سرد
آتش‌نم‌رود اخروخته بایه
و آدمیت تا ابد خفته باشد ؟
نه غزل غنی زارده

۸۴
Fri 5/15/09